



کوکب قزلباش

نذر کردم تا تو بیایی هرچی دارم مال تو
چشمهای پر ملال و در انتظارم مال تو
یک دل دیوانه دارم با صد هزار شوق وصل
آرزوهایم هیچ اما این قلب بیقرارم مال تو



فاطمه انصاری

سروهایی خوش خرامان در گلستان دیده ام
ابر در بالای دریا من فراوان دیده ام
آسمان شهر ما رنگش به سرخی می زند
قطره های خون میان اشک باران دیده ام
روزگار کودکی با شادمانی ها گذشت
بعد از آن این زندگانی را پریشان دیده ام
از ملامت های دشمن سخت رنجورم ولی
زخم ها را در زبان تند جانان دیده ام
کاش دنیا هم کمی با مردمان خوش
می نشست
مرگ را در گام هستی بس خرامان دیده ام
وعظ دارد می دهد ، این شیخ ما اما چه سود!
حاجیان را جملگی در راه عصیان دیده ام
بشنو از من این نصیحت گر چه خواهان دلی
چون که عمر خوش دلی را زود پایان دیده ام



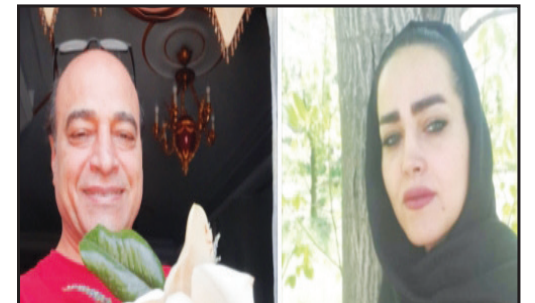
مرضیه نورالوندی (مهربانو)

فهمیده بودم، بیش از این، مهمان قلبت نیستم
با درد دانستن چنین، عمری به پایت زیستم
هر لحظه دور از من شدی، گویی نبودم پیش تو
از زخم هایت، جان من، اکنون ندانم کیستم
یک زن، که چشمانش تورا، راهی نموده در دلش
یا سنگی از یک کوه غم، سرگشته ام، من چیستم
دردی عمیق است زندگی، فهمیدنش آسان نبود
تاوان انسان بودنم، دادم ، دگر من نیستم
از سر ، گذشت، این سرگذشت، این روز ها هم بگذرد
با تکیه بر هر باورم، می ایستم ، می ایستم



نسرین حسینی

دلبریه با منت، دل در هوای دیگری
درد دلها پیش من ، خود، دلگشای دیگری
راه را بیراه رفتی در خم این کوچه ها
دل که دادی بر هزاران دلربای دیگری
درغزل نقش خیالت را زدم شبها قلم
باخیالت داشت هرشب دل، صفای دیگری
کوک میشد این سه تارم با سه تار زلف تو
ساز کردی کوک دل را با نوای دیگری
بغض هایم در گلو بسته مدفون میشدند
با سکوت می شنیدی های های دیگری
ای شراب چشمه های مستی هر روز و شب
جام بر جامم بزن ، درد آشنای دیگری!
ای گل «نسرین» که عمری طعنه بر عشقم زدی
رفتگی و دل را سپردی بر بلای دیگری



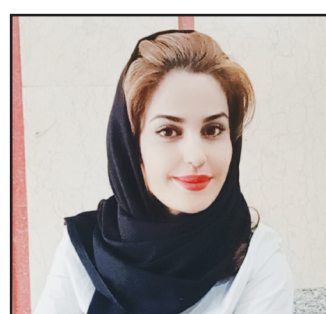
شاعر : زهت عبدالهی
ترجمه : محمود شیربازو

بی تو
از مرگ دنیای
این مترسکهای پوشالی
و تجسم ادراک این حجم های
متحرک عصیان
که قلبشان
در چهره هایشان
هویدا نیست
می ترسم
Without you
I afraid
from the death of the world of these
hollow scarecrows
And visualization of the perception of
the
Animated Rebellion volumes
which their hearts are not visible in
their faces!!



ا.س.د...اسدی

می نویسمت
با قلم شکسته
می خوانمت
با گلوی خسته
در پس تردید
می بینمت هنوز
به ویر دیر
به بوی بودن
با دستان گرم



فاطمه جعفری

عشقی هرز در دلم رویده است
چشم هایت را بچران
و با صلابت شانه هایت
به این چراگاه عظیم دهان خورده سلام کن
نه مانند اسب هایی که آمدند و رفتند
نه مانند اسبهایی که رم کرده
و با سینه های محشرشان
به دره ها سقوط کردند
چشم هایت را خوب بچران
که این دشت تنها بازمانده ی خرابه های یک
آبادی ست ...



مهدی عطارزاده

باز نگری

گذاری یک علامت از سؤالی
که تا فرصت بُود ویرایشی کن
بیایی از برایش یک جوابی
خودت را گاهگاهی یک ورق زن
که تا بعضی عقاید حذف سازی
و یا شاید که بعض دیگرش را
بسا لازم بُود، پر رنگ سازی
مکن تو سرزنش ایام رفته
بکن ایام خوش را شادمانی
و ایام بدت را تجربه کن
به روز بد ترینش درس یایی



ورق می زن کتابت گاهگاهی
بسا لازم بُود نقطه گذاری
جلوی فکرهایی را که باید
به یک نقطه به پایانش رسانی
کنار قسمتی از حرفه های
نیازی هست کامائی گذاری
شود تا حرف را با یک تأمل
ادا گردانی و بهتر بخوانی
گذاری یک علامت از تعجب
جلوی بعضی از کردار واهی
کنار بعضی از عادات باید

منتظر داستان و اشعار شما هستیم
لطفاً مطالب خود را با درج شماره تلفن به دفتر روزنامه یا آدرس الکترونیکی ذیل ارسال نمایید.
ضمناً روزنامه در ویرایش مطالب ارسالی، آزاد است و مطالب ارسالی برگشت داده نمی شود.
toloudaily@gmail.com
کارشناس (این شماره) سرویس ادبی-هنری: محمود شیربازو